



غلط اندر غلط!

«ناامیدکننده»، «فاجعه»، «آشفته» و... تعابیری است که این روزها در توصیف اولین مناظره انتخاباتی ۲۰۲۰ ایالات متحده آمریکا شنیده می شود. اما علت این توصیفات از سوی مخاطبان مناظره چه بوده است؟

فارغ از سردرگمی های شکلی این مناظره (مانند قطع صحبت های دو نامزد توسط یکدیگر، عدم رعایت زمان بندی بخش های اختصاص یافته، از بین رفتن نقش مجری و مداخله گری او در مناظره، فحاشی و...) مغالطات به کار رفته در محتوای صحبت های دو نامزد، یکی از علل این آشفتگی است. در حالی که گروهی معتقد هستند که مناظرات سیاسی تاثیر چندانی بر نظر رای دهندگان ندارد - زیرا که رای دهندگان پیش از مناظرات، انتخاب خود را تعیین کرده اند -، گروهی دیگر معتقد هستند که مناظرات می تواند هم بر نظر آرای خاکستری تاثیرگذار باشد و هم فرصت شگفت انگیزی برای چرخش آرا محسوب شود و در نتیجه بر انتخابات اثرگذار باشد.

در صورتی که معتقد به نظر گروه دوم و تاثیرگذاری مناظرات بر نتایج انتخابات باشیم، تحلیل نا کارآمدی مناظرات نیز اهمیت می یابد؛ بر این اساس مناظره کارآمد، مناظره ای خواهد بود که با تبیین دقیق برنامه های نامزدها، امکان مقایسه آنان در برخورد با یکدیگر برای مخاطب فراهم شده تا نامزدی با برنامه مناسب تر در نظر مخاطبان انتخاب و تعیین شود. به همین دلیل استدلال های ذکر شده در کنار برنامه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نامزدها اهمیت می یابد؛ حال در صورتی که طرفین از مغالطه های متعدد استفاده کنند هدف مذکور محقق نشده و مناظره نا کارآمد خواهد شد. در این مناظره با استفاده از واقعیت سنج (فکت چک) های پخش کنندگان مناظره، مغالطه های آماری نامزدها بیان می شد که به همین سبب در این نوشته اشاره ای به این موارد نمی شود. بخشی از سایر مغالطه های استفاده شده در اولین مناظره انتخاباتی ۲۰۲۰ ایالات متحده آمریکا:

۱) مغالطه کوچکنمایی:

در بخش مربوط به برنامه های سیاسی طرفین برای دوران پس

از کرونا، زمانی که بایدن آمار مرگ و میرهای ناشی از این بیماری را بیان می کند، ترامپ در پاسخ می گوید که این آمار در صورتی که اگر کارهای تیم او نبود، چندین برابر بیشتر بود و بنابراین آمار مرگ و میرهای ناشی از کرونا در دوران خود را کوچک جلوه می دهد.

۲) مغالطه بزرگنمایی:

ترامپ بیان می کند که طی ۴۷ ماه مسئولیت داشتن، کارهایی بسیار بیشتر از بایدن که طی ۴۷ سال مسئولیت داشته، انجام داده است.

۳) مغالطه توسل به مرجع:

در بحث مرتبط با انتخاب «بارت» به عنوان قاضی دیوان عالی، ترامپ برای اثبات شایستگی او و دلیل انتخاب او، صرفاً به نظرات اساتید «بارت» و افراد برجسته لیبرال استناد می کند.

در بحث مرتبط با اصلاحات بودجه اختصاصی به مراکز پلیسی، ترامپ چندین بار از بایدن می خواهد که یک نفر از دستگاه اجرایی نام برده شود که از نظر او حمایت کرده است، پیش از آن بیان می کند که «همه» در دستگاه های اجرایی از ترامپ حمایت می کنند.

۴) مغالطه مسموم کردن سرچشمه:

سوسیالیستی نامیدن برنامه های بایدن (در حالی که منظور روشنی از این مفهوم را بیان نمی کند) و در خطر نشان دادن لیبرالیسم، روش ترامپ در بخش مربوط به بیمه های خدمات درمانی و از این نوع مغالطه بود.

۵) مغالطه توسل به شخص:

موضوع موقعیت خانواده بایدن در کشورهای دیگر و مبالغه در یافتی پسران او که توسط ترامپ در موضوع توافقنامه های تجاری مطرح شد تا توافق های مذکور با منفعت شخصی نشان داده شود.

در بخش دیگر اشاره ترامپ به دانشگاه و نمرات بایدن و کم هوش نامیدن او و اقداماتش از این نوع مغالطه بود.

۶) مغالطه توسل به احساسات:

در بحث مرتبط با کنترل بحران کرونا، بایدن با نگاه به دوربین و بیان مثالی از کسانی که در خانه هستند و افرادی را در اثر این بیماری از دست داده اند و دچار فقدان هستند، با استناد به احساسات عدم کنترل را اثبات می کند.

۷) مغالطه علت جعلی:

ترامپ در هنگامی که از او خواسته می شود سفیدترین پنداران را خطاب قرار دهد بیان می کند که مشکل و علت خشونت ها ناشی از این گروه نیست و مشکل اصلی، وجود چپگرایان است.

۸) مغالطه تخطئه مخاطب:

هنگامی که آمار مرگ و میر دوران کرونا و بحث بیمه های درمانی از طرف بایدن در حال طرح است، ترامپ با بیان مرگ ۳۰۸ هزار نفر از پرسنل نظامی و نبود خدمات درمانی مناسب در دوران گذشته، بایدن را نیز مشمول این خطا و مرگ و میرهای ناشی از نبود خدمات درمانی مناسب می داند.

بنابراین تعجب برانگیز نیست که اکثریت ۷۳ درصدی پس از تماشای این مناظره بیان کردند که مناظره هیچ تاثیری برای آنها نگذاشته است؛ اگرچه ۱۹ درصد بیان داشته اند که پس از این مناظره ترجیح می دهند که از بایدن حمایت کنند در حالیکه ۶ درصد بیان کردند که این مناظره باعث شده است تا برگشت ترامپ را ترجیح دهند. (به نقل از ان بی سی نیوز) حال باید دید که در صورت برگزاری مناظرات بعدی، این آشفتگی در شکل و محتوای مناظرات از طرف نامزدها و تیم آنها تغییر خواهد کرد تا مناظرات ابزاری برای تغییر آرا باشد؟

وسیه روی شود آنکه در او غش باشد... (چند خطی پیرامون روابط اخیر اعراب و اسرائیل)

کند. در کنار این نباید فراموش کرد که شرایط بی‌سابقه‌ی امروز در اسرائیل، موقعیت مناسبی را برای اعلام این عادی‌سازی‌ها فراهم کرده است. نتانیاهو هم بواسطه‌ی بحران اقتصادی و اتهامات فسادمالی تحت فشار است و هم بواسطه‌ی شکست در پروژه‌ی تامین امنیت صهیونیست‌ها. همه‌می‌دانند که امنیت برای یک اسرائیلی مهمترین دغدغه است، و تهدیدهای حزب الله و گروه‌های مقاومت علیه اسرائیل در دوران نتانیاهو افزایش داشته است. ائتلاف محورعبری عربی، می‌تواند برای شهروند اسرائیلی بشارتگرشکل گیری دیوارامنیتی مستحکم تری باشد. این عادی‌سازی را میتوان در ادامه‌ی تلاش‌ها برای اجرای معامله‌ی قرن تفسیر کرد. در طرح موسوم به معامله‌ی قرن، به بحث ایجاد روابط صلح آمیز با کشورهای عربی و اسلامی اشاره شده بود. بنظرمی‌رسد که کانونی‌ترین پیامد این‌گونه حرکت‌ها در جهان اسلام، عادی‌سازی وجود رژیم صهیونیستی و مشروع سازی آن است. همانگونه که رهبر معظم انقلاب اسلامی، فرمودند سیاست آمریکا در این منطقه فراموشی مسئله‌ی فلسطین و پذیرش گام به گام اسرائیل است.

توجه به چند نکته در این میان ضروری است؛ پرهیزازبی‌توجهی و غفلت به مسئله‌ی خیانت سران دولت‌های عربی منطقه، مسئله ایست که هوشمندی ملت‌ها را می‌طلبد. مع الاسف خواب غفلت سرزمین‌های اسلامی با بحران کرونا همزمان شد، و مانع از بروزواکنش‌های جدی در جهان اسلام گردید. در این میان انتظار می‌رود افکار عمومی مسلمانان جهان علیه این خیانت تاریخی متحد گردند، که واکنش ضعیف و شکننده‌ی دولت‌های اسلامی بیش از هرزمان به مانشان داد که چرا قانون اساسی ج.ا.ا به مسئله‌ی اتحاد و همصدایی با «ملت‌های»اسلامی تاکید کرده است. بعلاوه واکنش نه چندان قوی وزارت خارجه به این اتفاق علاوه براینکه ضرورت توجه به «دیپلماسی عمومی» برای بسیج افکار عمومی و تاثیرگذاری را روشن می‌کند، مسئله‌ی اهمیت عدم وابستگی اقتصادی نامتعادل به کشورهای منطقه نیزموضوعیت می‌بخشد. بدون تردید روابط تجاری ایران با کشوری مانند امارات بسیار ویژه و قابل توجه است، و بنظرمی‌رسدایران باید راهبردی هوشمندانه در قبال این کشورها داشته‌باشد. هرچند وابستگی اقتصادی امارات به ایران نیز کم نیست، اما بدون شک یکی از اهداف ایالات متحده از این‌سازش‌ها، تکمیل پروژه‌ی فشارحداکثری و کاهش سطح مبادلات امارات و ایران، و ازاین راه ضربه زدن به اقتصاد ایران است. پیش بینی می‌شود روند عادیسازی روابط با اسرائیل ادامه یابد و بعنوان سرپوشی تبلیغاتی برشکست‌های منطقه ای اسرائیل و آمریکا نمایان شود. هرچه می‌گذرد، حقایق و عبرت‌های تاریخی ما را بیشتر به این نتیجه می‌رسانند که راه حل پیروزی و آزادی فلسطین، جزمقاومت و خوداتکایی نیست. نصرمن الله و فتح قریب ...

فاطمه سادات سجادی

زد.بعدها با افشاگری فلسطینیانی که به آن بیمارستان می‌رفتند مشخص شد که این درمانگاه با هدف شناسایی عوامل حماس و اطلاعات گرفتن از فلسطینیان به نفع اسرائیل ایجاد شده است. روابط اطلاعاتی و امنیتی دو کشور، به فروش برنامه‌های جاسوسی اسرائیل به امارات هم رسیده‌است. در حقیقت این تحلیل‌ها درست است که روابط حساس و عمیق امارات و اسرائیل نتیجه‌ی اجتناب ناپذیری چون عادی‌سازی روابط داشت. رژیم دیکتاتوری بحرین هم سابقه‌ی درخشانی در خوش خدمتی به صهیونیست‌ها دارد. بحرین از نخستین دولی بود که ازطرح معامله‌ی قرن استقبال کرد. تقریبا ۱۵ سال پیش به تدریج قانون تحریم تجارت با اسرائیل رالغو کردو دراین سالها، همراهی تامی با سیاست‌های آمریکا و اسرائیل در منطقه داشته است. همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد عادی‌سازی روابط، سال‌هاست اتفاق افتاده‌است، از همان زمانی که شیمون پرز اعلام‌کرد درهای روابط با اعراب را باز کنید! بانگاهی به سابقه‌ی تاریخی اردن، که ازپیش قراولان سازش با اسرائیل بود (۱۹۹۴)، می‌توان فهمید منافع و دستاوردهای شیوخ عرب از این توافقات اگر ناچیز نباشد در قیاس با دستاوردهای محورعبری ـعربی بسیار کم است. بماند که از همین ابتدای کار هم مشخص شد که اماراتی‌ها به دنبال خرید F۳۵ از اسرائیل بوده‌اند که با پاسخ منفی آن مواجه شدند! هرچند سیاست‌های گستاخانه‌ی امارات در تجاوز به یمن و همراهی شیوخ خلیج فارس با جنگ طلبی‌های آمریکا در سرزمین‌های اسلامی، موقعیت نامنی برای آن‌ها با وجود حریف قدرتمندی چون ایران فراهم کرده‌است، و بدون شک تامین امنیت در برابر محور مقاومت از اصلی‌ترین عللی ست که آنها را بسوی عادیسازی روابط می‌کشاند، تا در ازای دادن امتیازات فراوان بتوانند از خطر محور مقاومت در امان باشند، اما بدون شک منافع این عادیسازی‌ها بیش از همه متوجه آمریکا و اسرائیل است. در این میان بنظرمی‌رسد آمریکا بعنوان اصلی‌ترین بازیگر در جریان عادی‌سازی‌های سلسله وار کشورهای عربی، به دنبال تحکیم و توسیع محور سه‌گانه‌ی عبری عربی غربی، در برابر پیش روی‌های روزانه‌ی محور مقاومت در سوریه و عراق و یمن، و افزایش توان نظامی گروه‌های مقاومت و جمهوری اسلامی ایران است. حوادث اخیر در منطقه، از قبیل حملات انتقامی ایران به عین الاسد، پیش روی‌های ارتش و کمیته‌های مردمی در یمن، کاهش توان دفاعی اسرائیل در برابر حملات گروه‌های مقاومت فلسطینی، و فشارهای همه‌جانبه در عراق و افغانستان به آمریکا برای خروج از منطقه، نیاز ایالات متحده برای حفظ نفوذ خود در خاورمیانه و حفظ موجودیت اسرائیل را حیاتی ترمی‌نماید. در کنار این عوامل، تاثیر بی‌بدیل رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا که ترامپ راواداشته است، پمپئو را با چمدانی بدست راهی خاورمیانه بکند تا با مجاب‌کردن دول عربی، بتواند دستاوردی انتخاباتی در حوزه‌ی سیاست خارجی کسب‌کند، انکارناپذیر است. بدون شک این اقدام ترامپ می‌تواند لابی‌های صهیونیستی در آمریکا و الیگارش‌ی مالی حاکم بر آن که نقش موثری در نتایج انتخابات دارند را راضی

عادی‌سازی روابط امارات و بحرین با اسرائیل، خبری بود که در دو ماه گذشته، هرچند توسط رسانه‌های جریان اصلی و سرسپردگان داخلی کمرنگ جلوه داده شد، اما مغفول نماند.

بانگاهی واقع بینانه به سابقه‌ی شیخ نشین‌های خلیج فارس، در می‌یابیم که عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی و پایمال‌شدن غیرت اسلامی و عربی نسبت به فلسطین، سال‌ها پیش اتفاق افتاد. شاید بتوان گفت از همان روزی که انورسادات، میراث مبارزاتی عبدالناصر را با توافقی ننگین زیرپانهاد. از همان روزها روشن بود راهی که مصر در پیش گرفته‌است، راهی که اردن در پیش گرفت، چراغ راه سایر دول عرب خواهدشد. راهی که علی الظاهر صلح و سازش بود، اما تاریخ نشان داد اردن و مصر برای این سازش کم هزینه پرداخت نکردند! از همان سال‌ها نیز توجیه معمول سران سرسپرده‌ی عرب برای به رسمیت شناختن اسرائیل، مسئله‌ی بازپس‌گیری حقوق فلسطینیان ووصول به آرمان وطن فلسطینی مستقل در کنار اسرائیل غصبی بود. اما بانگاهی به پیامدهای رویکردهای سازشکارانه در مسئله‌ی فلسطین، مانند توافق اسلو، و یا مواضع ساف پس از سازش می‌توان دریافت که این توافق‌های بظاهر صلح طلبانه، هیچگونه نفعی برای ملت فلسطین و تحقق آرمان‌هایشان نداشته است. در حقیقت شکست منطق «سازش ذلت بار» بجای «مقاومت آگاهانه و عاقلانه»، به بهترین نحو در تاریخ مسئله‌ی فلسطین آشکار شده‌است. امروز هم امارات برای توجیه صلح با اسرائیل و اقناع افکار عمومی، هدف خود را تلاش برای به تعویق انداختن الحاق کرانه‌ی باختری به اسرائیل مجعول اعلام می‌کند. درحالیکه هیچ صحبتی از لغو یا تعویق الحاق سرزمین‌های فلسطینی در بندهای سازش امارات و بحرین با اسرائیل دیده نمی‌شود. بعبارتی در پس شعارهای تظاهرکارانه‌ی سران عرب، حقیقتی نهفته است که بن سلمان در سال ۲۰۱۸، در دیدار خود با سازمانهای یهودی آمریکا به آن اقرار می‌کند و آن چیزی نیست جز اینکه فلسطین مسئله‌ی نخست ما نیست. حقیقت هم همین است که نباید سازش رژیم‌های وابسته و خائن عرب را مسئله‌ی جدیدی پنداشت. می‌توانیم این مسئله را، علنی شدن آنچه بدانیم که در طی این سال‌ها با پرده‌ای از نفاق آمیخته شده بود. امارات متحده‌ی عربی، کشوریست که در غرب آسیا بیشترین همراهی را با سیاست‌های اسرائیل و آمریکا داشته است. از همکاری‌های اطلاعاتی با اسرائیل در شناسایی رهبران و نیروهای حماس تا دستگیری و شکنجه‌ی آن‌ها، از خرید زمین‌های فلسطینیان و فروش آن‌ها به یهودیان، تا اقدامات ابوظبی پس از سال ۲۰۰۶. در سال ۲۰۰۶ حماس توانست اکثریت کرسی‌های شورای ملی فلسطین را از آن خود کند. با قدرت گرفتن حماس، امارات کمک‌های مالی خود به تشکیلات خودگردان را قطع کردند. علاوه براین چهار شرکت فلسطینی را تعطیل و مصادره‌ی اموال کردند، به علاوه امارات در طی این سال‌ها اقدامات زیادی در جهت تربیت جاسوس از میان مردم فلسطین کرده‌است. امارات در جریان جنگ غزه ۲۰۱۴، بیمارستانی برای مجروحان فلسطینی

دوست دیروز، بلای امروز

مشکلات مربوط به کرونا و فشار گستردهٔ تحریم‌های آمریکا سبب شده تا ایران در حوزهٔ ارزی با فشار بسیار زیادی روبه‌رو شود. در این حین، بلوکه شدن ثروت ملی ایران در بانک‌های خارجی هم، این مشکلات را تشدید کرده است.

یکی از مشکلات چند سال اخیر، فریز شدن ثروت ۶/۵ تا ۹ میلیارد دلاری ایران توسط کرهٔ جنوبی است، آن هم درست در زمانی که دولت ایران با کسری بودجهٔ ۱۰ میلیارد یورویی حاصل از کرونا مواجه است. کرهٔ جنوبی در سال ۲۰۱۷ و پس از امضای برجام، یکی از خریداران بزرگ نفت ایران بود؛ اما پس از خروج آمریکا از برجام و بازگشت یک‌جانبهٔ تحریم‌ها، خرید نفتی خود از ایران را کاهش داد و در سال ۲۰۱۹ و چندی پس از لغو تمام معافیت‌های نفتی، واردات نفت از ایران را به صفر رساند.

اصل این ماجرا به سال‌های بین ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹ برمی‌گردد. درست زمانی که کرهٔ جنوبی به همراه هفت کشور دیگر از سوی ارباب خود یعنی آمریکا، اجازهٔ خرید نفت از ایران را به مدت شش ماه گرفت؛ اما پس از پایان دورهٔ شش ماهه، کرهٔ جنوبی به بهانهٔ تحریم‌های آمریکا از پرداخت پول نفتی که از ایران خریداری کرده بود، اجتناب کرد. کرهٔ جنوبی در این مقطع، روزانه حدود

به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۱۵، به ۶ میلیارد دلار کاهش یافت. پس از توافق هسته‌ای، روابط تجاری طرفین افزایش یافت و به ۱۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷ رسید؛ اما این روند پس از تحریم ایران، دوباره کاهش یافت و هم‌اکنون به صفر نزدیک شده است.

حال اگر نگاهی به رابطهٔ ارباب‌رعیتی بین آمریکا و کرهٔ جنوبی بیندازیم، خواهیم دید که این حرکت کرهٔ جنوبی خیلی هم دور از ذهن نبوده و این کشور در عرصهٔ بین‌الملل باز هم پیرو متحد و قیم غیررسمی خود یعنی آمریکا بوده است. در دورهٔ قبلی تحریم‌ها نیز کرهٔ جنوبی اقدام به بلوکه کردن پول نفتی ایران کرد و ایران توانست بدهی خود را تنها براساس برجام و در قالب خرید کالا از کرهٔ جنوبی پس بگیرد. کرهٔ جنوبی در پی اقدام خود در رابطه با بلوکه کردن پول ایران هم گفته بود که اقتصادش ۲۵٪ وابسته به آمریکا است و آن را فدای رابطه با ایران نمی‌کند ولی سؤال اصلی اینجاست که چرا دولتمردان برای بار دوم به این کشور اعتماد کردند و صادرات نفت به این کشور را از سر گرفتند؟

محمد رزازان